

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، الگویی از شخصیت متعادل

- رضا وطن دوست^۱
- محقق و نویسنده

چکیده

همهٔ انسانها از نوعی استعداد کمال یافتگی و بالنده شدن برخوردارند، اما بارور شدن این استعدادها بسته به همسویی انسان با مبدأ کمال است؛ به هر اندازه که همسویی او با مبدأ کمال بیشتر شود و به هر میزان که پیوند او با خداوند عالمیان مستحکم گردد، کمال یافتگی او بیشتر و کامل تر خواهد شد؛ چرا که هر عزت و کمالی در نزد خداوند بزرگ است و بس.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمونه‌ای عینی از شخصیت تکامل یافته است. او با مبدأ کمال همسو گشت و در این همسویی تا آنجا پیش رفت که حتی فرشتگان مقرب بدانجا راه نداشته و ندارند. آن حضرت افزون بر آنکه خود، از شخصیتی کمال یافته برخوردار بود و در اوج کمال به سر می‌برد، کوششی فراوان کرد تا دیگران را نیز با خود همراه سازد و به کمال مطلوب رساند. این جستار که نگاهی گذرا به شخصیت تکامل یافته دارد، پس از



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مفهوم‌شناسی، ذکر عوامل شکل‌گیری شخصیت، عوامل و زمینه‌های رشد شخصیت و ویژگیهای شخصیت متعادل، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را الگو و نمونه‌ای عینی از شخصیت تکامل‌یافته معرفی کرده و برخی از ویژگیهای شخصیتی آن حضرت را بازگو نموده است.

کلید واژگان: پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، شخصیت، اعتدال شخصیت، ویژگیهای شخصیتی، قرآن، حدیث.

مقدمه

انسان در میان موجودات عالم آفرینش، داستانی شگفت و شخصیتی پیچیده دارد؛ به طوری که در قرآن، هم مدح و ستایش و هم مذمت و نکوهش شده است. قرآن کریم آنگاه که انسان را ستایش می‌کند، او را برتر از فرشته می‌داند (بقره/ ۳۱-۳۳) و او را خلیفه الله (بقره/ ۳۴)، مسجود فرشتگان (بقره/ ۳۴)، و امانت‌دار الهی معرفی کرده است (احزاب/ ۷۲) و آنگاه که او را نکوهش می‌کند، او را پست‌تر از چارپایان می‌داند (انعام/ ۱۷۹) و او را موجودی نادان (احزاب/ ۷۲)، ناسپاس (حج/ ۶۶)، ستمکار (احزاب/ ۷۲)، آزمند (معارج/ ۱۹)، تنگ‌چشم (اسراء/ ۱۰۰)، شتاب‌زده (اسراء/ ۱۱)، فخر فروش (هود/ ۱۰) و مانند آن معرفی کرده است.

این از آن روست که او موجودی دو سرشتی است، نیمش نور است و زیبا و ستودنی و نیم دیگرش ظلمت است و زشت و نکوهیدنی. او می‌تواند با تکیه بر بُعد فطری و نورانی خود، در شاهراه هدایت گام نهد و استعدادهای مثبت خویش را از قوه به فعل رساند و با سرعت بخشیدن در این راه، از خود، شخصیتی سالم و بالنده بسازد؛ چنان که می‌تواند با تکیه بر طبیعت و بُعد ظلمانی خود، از شاهراه هدایت منحرف گشته، کمالات وجودی خود را منکوب سازد و با تداوم در این بی‌راهه، از خود، شخصیتی ناسالم و منحط بسازد.

اما اینکه شخصیت انسان چیست، چه عواملی شخصیت آدمی را شکل می‌دهد، آیا شخصیت انسان تحت تأثیر عوامل جبری است یا اختیاری، تفاوت شخصیت انسانها، معلول چه عواملی است، ویژگیها و نشانه‌های شخصیت متعادل چیست، زمینه‌های انحطاط شخصیت و روش اصلاح آن چیست؟ پرسشهایی است که این جستار می‌کوشد تا با بهره‌گیری از آموزه‌های اسلامی به آنها پاسخ دهد.

مفهوم‌شناسی

در آغاز این پژوهش، درنگ در مفهوم واژگان به کار رفته در عنوان تحقیق، امری اجتناب‌ناپذیر است؛ چرا که با شناخت مفهوم این واژگان، راه دست‌یابی به اهداف این جستار هموار می‌گردد.

الف) شخصیت

به رغم آنکه مفهوم شخصیت مانند خود انسان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده، در علوم رفتاری، مورد بحث و توجه است، دارای تعریفی واحد و جامع که مورد پذیرش همگان باشد، نیست؛ زیرا برخی جهان‌درون انسان را اصیل دانسته، رفتارهای او را در سایه این بینش تفسیر می‌کنند و برخی بر خلاف این دیدگاه، جهان‌درون انسان را جدای از رفتارهای او غیر قابل مطالعه می‌دانند و همه چیز را در کنشها و واکنشهای او تفسیر می‌کنند (احمدی، ۱۳۷۴: ۱۰). همین دیدگاههای متفاوت «درون‌گرا» و «برون‌نگر» است که منشأ بروز تعریفهای بسیار و گاه متعارض گشته است تا آنجا که برخی تا پنجاه تعریف برای شخصیت ذکر کرده‌اند (شولتز، ۱۳۷۸: ۱۰؛ برای آگاهی بیشتر، رک: مایلی، *پدیدآیی و تحول شخصیت*، ۱۳۶۸: ۱؛ ترابی، ۱۳۷۷: ۲۱۰).

از مجموع تعاریف ارائه‌شده می‌توان نتیجه گرفت که شخصیت، ترکیبی از ویژگیهای روانی، بدنی، زیستی و اجتماعی است که به تدریج برای شخص حاصل می‌شود و به فرد، چگونگی رفتار و تطابق با محیط را که با عاطفه و احساسات همراه است، القا می‌کند (محسنی، ۱۳۵۷: ۴۴۷).

بنابراین، شخصیت انسان به تعداد انسانها، متعدد است؛ زیرا افزون بر آنکه انسان به سبب ویژگیهای انسانی مانند فطرت، خرد، قدرت اندیشه و تکلم، از دیگر جانداران متمایز است، هر فردی با دیگر افراد نیز متفاوت است. این تفاوت، هم به لحاظ فیزیولوژیک و ساختمان بدن است (مانند تفاوت در اثر انگشتان، قد، رنگ چهره، چشم و پوست) و هم به لحاظ ویژگیهای روانی و رفتاری انسان. این تفاوتها بدان سبب است که انسانها پرورش یافته عوامل سرشتی و محیطی اند. انسان که این عوامل به لحاظ زمان، مکان، فرهنگ و باورها متفاوت‌اند، شخصیت شکل گرفته از

این عوامل نیز با دیگر شخصیتها متفاوت است (مطهری، انسان و سرنوشت: ۵۲-۵۸).

شخصیت انسان هر چند امری پیچیده است تا آنجا که برخی آن را پدیده‌ای ناشناخته می‌دانند، قرآن که به راستی «تبیاناً لكل شیء» (نحل / ۸۹) است، به خوبی شخصیت آدمی را تبیین کرده است. روشن‌ترین و در عین حال کوتاه‌ترین تعبیر قرآن در این باره، تعبیر «شاکله» است که در این آیه آمده است: «کلّ یعمل علی شاکلته» (اسراء / ۸۴)؛ «هر کس بر حسب ساختار [روانی و بدنی] خود عمل می‌کند». «شاکله» از ریشه «شکل» و در لغت به معنای «مهار کردن حیوان» است و به خود مهار «شکال» می‌گویند (راغب، بی‌تا: ۲۶۶)، از آنجا که روحیات، سجایا و عادات هر انسانی، او را به رویه‌ای خاص مقید می‌کند، به سجایای آدمی «شاکله» اطلاق می‌گردد.

ب) تعادل و متعادل

تعادل و متعادل از ریشه «عدالت» است و این مفهوم که از سترگ‌ترین نمودهای فضیلت است، معانی و کاربردهای فراوان دارد. سقراط، عدالت را به آنچه به سلامت و تعادل روح آدمی می‌انجامد، تعریف کرده است (خراسانی، ۱۳۵۲: ۳۱). افلاطون آن را مفهومی آرمانی می‌داند که تنها در تربیت‌یافتگان دامان حکمت می‌توان یافت (افلاطون، ۱۳۶۷: ۲۳۶). عالمان اخلاق، عدالت را به پیروی عقل عملی از قوه عاقله معنا کرده‌اند (نراقی، بی‌تا: ۵۲). فقیهان عدالت را ملکه نفسانی دانسته‌اند که انسان را به واجبات ترغیب می‌کند و از محرّمات باز می‌دارد (حکیم، ۱۳۷۸ ق: ۳۳۲/۷). علامه طباطبایی عدالت را به معنای برقراری موازنه دانسته است؛ به گونه‌ای که هر چیزی، سهم مورد استحقاق خود را داشته باشد (بی‌تا: ۲۰۵/۶). شهید مطهری با الهام از این سخن امام علی (علیه السلام) که فرمود: «العدل یضع الأمور مواضعها» (نهج البلاغه: حکمت ۴۳۷ و ۵۰۶)، عدالت را به نهادن هر چیزی به جای خود تعریف کرده است (مطهری، ۱۳۵۸: ۹) و علامه جعفری آن را به معنای رفتار مطابق با قانون می‌داند و سپس در تعمیم دادن این تعریف به تمام حوزه‌های رفتاری می‌گوید: «این تعریف که به نظر ما جامع‌ترین تعریفهاست، می‌تواند شامل همه رفتارها و پدیده‌های عادلانه بوده باشد (جعفری، ۱۳۵۸: ۲۵۶/۳).

در جمع‌بندی این تعاریف می‌توان گفت: عدالت، مفهومی مقدّس و مبارک

است که بشر، آن را از آغاز تمدن خود می‌شناخته و برای استقرار آن، کوششی فراوان به خرج داده است و بی‌گمان، هر یک از تعاریف یادشده به جای خود درست بوده و در واقع، برداشتی ارتکازی از حقیقت عدالت است. اگر عدالت رعایت شود و هر چیزی در جای خود قرار گیرد، موازنه رعایت می‌گردد، حقوق فردی و اجتماعی مرد محترم شمرده می‌شود، در توزیع ثروت تبعیض صورت نمی‌گیرد، در مقام قضاوت بی‌طرفی رعایت می‌شود، در همه جا انصاف اعمال می‌گردد و هر کسی به آنچه سزاوار اوست، می‌رسد (قربان‌نیا، ۱۳۸۱: ۲۳-۲۸).

عدل و عدالت در قرآن نیز معانی و کاربردهایی متعدّد دارد. بی‌کم و کاست (بقره / ۲۸۲)، صدق (انعام / ۱۵۲)، مثل (مائده / ۹۵)، فدیة (عوض چیزی) (بقره / ۴۸) و مانند آن از جمله این معانی است. گفتنی است تمام این معانی در قرآن، از اصلی مشترک برخوردارند و آن حدّ وسط میان افراط و تفریط در هر کاری است (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۵۵/۸)؛ بنابراین، اگر سخنی گفته می‌شود، لازم است به دور از هرگونه افراط و تفریط باشد (انعام / ۱۵۲)؛ اگر میان مردم داوری می‌شود (نساء / ۵۸) و یا به اصلاح و سازش پرداخته می‌شود، لازم است توأم با عدالت و دور از هرگونه داوری جانب‌دارانه باشد (حجرات / ۹)؛ اگر سندی تنظیم می‌گردد، بی‌هیچ کم و زیادی تنظیم شود (بقره / ۲۸۲) و اگر مسئولیت اداره خانواده بر دوش کسی گذاشته می‌شود، لازم است بی‌آنکه حقی ضایع گردد، مسئولیت خود را به انجام رساند (نساء / ۳) و اگر بناست کسی مجازات شود، لازم است به اندازه جرمی که مرتکب شده است، مجازات گردد (نحل / ۱۲۶).

ج) شخصیت متعادل

شناخت شخصیت متعادل و به دست آوردن ملاکی منطقی در این باره، امری بایسته است؛ از این رو، افزون بر مکتبهای فکری، فیلسوفان، عارفان، عالمان اخلاق، اندیشمندان، ادیان الهی و از جمله مکتب اسلام، این موضوع را از نظر دور نداشته و در این باره، سخنها گفته‌اند. آنچه در این مجال، مدّ نظر است، شخصیت متعادل از نگاه قرآن است.

قرآن بستر حرکت تکاملی را «صراط مستقیم» نامیده است؛ همان راهی که نه به

افراط گرایش دارد و نه به تفریط و نه به راست مایل است نه به چپ. این حقیقت، در سخن امام علی علیه السلام چنین جاری شده است که فرمود: «الیمین و الشمال مضلّة و الطريق الوسطی هی الجادّة؛ راست و چپ گمراهی است و راه میانه همان جادّه است» (تهجج البلاغه: ۶۹، خطبه ۱۶).

بنابراین، کسی که در این جادّه قرار گیرد و به دور از هرگونه افراط و تفریط و انحراف به چپ و راست به حرکت خود ادامه دهد، «شخصیت متعادل» نامیده می‌شود. این شخصیت تعادل یافته، افزون بر آنکه به خود می‌اندیشد و با خویشتن خویش رابطه‌ای پسندیده و متعادل دارد از رابطه‌ای درست با خدا، هموعان و حتی طبیعت بر خوردار است (جعفری، ۱۳۷۸: ۱۹۴-۲۳۲).

گویاترین و کوتاه‌ترین تعبیر قرآنی از شخصیت سالم، تعبیر «رشد یافته‌گی» است. کلمه «رشد» و مشتقات آن مانند «یرشدون»، «راشدون»، «رشاد»، «رشید» و «مرشد» که ۱۹ بار در قرآن آمده است، تمامی آنها به جز یک آیه که به رشد بلوغ جسمانی (نساء/ ۶) اشاره دارد، به رشد و بلوغ معنوی دلالت دارد (بقره/ ۱۸۶؛ نیز رک: هود/ ۷۸ و ۹۸؛ کهف/ ۱۰ و ۶۶؛ انبیاء/ ۵۱؛ غافر/ ۲۹ و ۳۸؛ حجرات/ ۷۵؛ جن/ ۱۰ و ۲۱).

رشد بر وزن «قفل» و «فَرَس» در لغت به معنای راه یافته (ابن فارس، ۱۴۱۱: ۳۷۹-۲-۱؛ شعرانی، ۱۳۹۸ ق: ۳۰۷)، پیمودن راه صواب (فیومی، ۱۹۸۷: ۲۲۷) و استقامت و ماندگاری در راه حق است (ابن فارس، ۱۳۸۹: ۱-۲-۳۹۸؛ شرتونی، ۱۴۰۳: ۱-۴۰۵/۱) راشد و رشید به معنای کسی است که در راهی استوار، قدم گذاشته و آن را می‌پیماید (زمخشری، بی‌تا: ۱۶۳) و مرشد به معنای راهنما و نجات‌دهنده است (طبرسی، ۱۳۲۹: ۵-۶۹۸/۶).

تعبیری مانند «غی»، «شرّ» و «ضرّ» که در قرآن (بقره/ ۲۵۶؛ جن/ ۱۰ و ۲۱) و در لغت (جوهری، ۱۹۷۴ م: ۴۸۴/۱) در برابر «رشد» به کار رفته است، همه آنها به نوعی انحطاط شخصیت و رشد نایافته‌گی انسان اشاره دارد.

تفاوت شخصیت متعادل با انسان کامل

آیا تعادل یافته‌گی انسان همان کمال یافته‌گی اوست و شخصیت متعادل همان انسان کامل است یا خیر؟ اگر این، غیر از آن است، تفاوت آن در چیست؟

پاسخ آن است که میان تعادل شخصیت و کمال انسان، تفاوتی وجود دارد، اما نه پررنگ و متضاد، بلکه آنها مانند دو رنگی هستند که به صورت افشان، به هم پیوسته‌اند. شخصیت متعادل به کسی اطلاق می‌گردد که با چشمی بینا و قلبی روشن در مسیر کمال قرار گرفته باشد؛ هر چند ممکن است هنوز به پایان راه نرسیده باشد، در حالی که انسان کامل، این راه را پشت سر گذاشته و مراحل پایانی آن را طی می‌کند و یا به پایان راه رسیده باشد.

آنچه ما را در تبیین این مطلب کمک می‌کند، این است که گفته شود: جریان اعتدال یافته‌گی، خطی ممتد است که اگر از یک تا صد، شماره گذاری شود، برخی راه یافتگان، در آغاز راه و برخی مانند پیامبران و خاندان عصمت که نمونه عینی کمال مطلوب‌اند، در پایان راه و دیگران بر حسب کمالاتی که دارند، در یکی از مراحل میانی راه قرار دارند. گفتنی است، به هر اندازه که آنان در این راه پیش روند، به همان اندازه به مقام و کمال آنان افزوده می‌شود و به کمال مطلوب نزدیک می‌گردند؛ بنابراین، میان انسان کامل و شخصیت تعادل یافته، عام و خاص مطلق است؛ یعنی هر انسان کاملی از تعادل شخصیت برخوردار است، ولی هر شخصیت تعادل یافته‌ای ممکن است هنوز به پایان راه که همان کمال مطلوب است، نرسیده باشد. دلیل قرآنی بر این تفاوت، این آیه است: «یا ایّها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله» (نساء/ ۱۳۶)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و رسولش ایمان آورید».

آن گونه که مفسران بیان داشته‌اند: فراز «الذین آمنوا» که فعل ماضی است، به مراحل نخست راه هدایت ناظر است، در حالی که فراز «آمنوا بالله» که با فعل امر آمده است، به تقویت ایمان، تلاش در جهت رسیدن به پایان راه و دست‌یابی به کمال مطلوب فرمان داده است (طوسی، بی‌تا: ۳۵۸-۳۵۷/۸؛ طبرسی، ۱۴۰۶: ۳-۱۲۴/۴؛ نیز رک: طباطبایی، بی‌تا: ۱۱۲/۵؛ زمخشری، بی‌تا: ۵۷۵/۱؛ قرطبی، ۱۹۶۷: ۵-۲۲۶؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۴-۲۴۶؛ رشید رضا، ۱۴۲۰: ۵-۴۵۹).

آیه «و الذین اهتدوا زادهم هدی و آتاهم تقواهم» (محمد/ ۱۷)، که از فزونی هدایت یافته‌گان خبر می‌دهد، مؤیدی بر جریان راه تعادل تا مراحل پایانی و کمال مطلوب است؛ زیرا راه یافتگان بر خلاف گمراهان که هیچ بهره‌ای از هدایت خدا

نمی‌برند (توبه/ ۸۷ و ۹۳؛ نحل/ ۱۰۸؛ نیز ر.ک: محمد/ ۱۶؛ منافقون/ ۳؛ غافر/ ۳۵)، همواره در حال رشدیافتگی و بهره‌مندی از هدایت بیشترند (طباطبایی، بی‌تا: ۲۳۶/۱۸؛ نیز ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰: ۵۰/۱۰).

تربیت پذیری و عوامل شکل‌گیری شخصیت

در اینکه شخصیت انسان، معلول چه عواملی است، دیدگاه‌هایی متفاوت ابراز گشته است. برخی شخصیت آدمی را وراثتی دانسته، بر این باورند که شخصیت هر فردی، از پیش تعیین گشته و ویژگیهای او با وی متولد می‌گردد؛ بنابراین، هیچ جایی برای تأثیر عوامل بیرونی در شخصیت آدمی باقی نمی‌ماند و اگر کسی بخواهد با تربیت و عوامل بیرونی، شخصیت آدمی را از آنچه هست، دگرگون سازد، باید بتواند ساختار وراثتی او را بر هم زند تا بتواند بر خلاف آنچه هست، ساختار وجودی او را شکل دهد.

برخی بر خلاف دیدگاه نخست، نقش وراثت و ساختار فیزیولوژیک انسان را نادیده گرفته و تنها عامل مؤثر شخصیت را تربیت و عوامل محیطی می‌دانند. بر اساس این دیدگاه، شخصیت هر کسی با انتخاب و آگاهیهای خود او ساخته می‌شود تا آنجا که یکی از مدافعان این نظریه می‌گوید: «اگر کودکی به من بدهند، می‌توانم با تربیت و به کارگیری عوامل بیرونی از او یک کشیش یا یک جنایتکار حرفه‌ای بسازم (هاشمی، ۱۳۷۲: ۳۶/۱-۳۹؛ فایضی، ۱۳۷۷: ۱۱۹-۱۲۷).

به نظر می‌آید دیدگاه‌های یادشده، هر دو، به افراط و تفریط رفته‌اند؛ زیرا شخصیت پرتنوع آدمی، چیزی نیست که تنها معلول ساختار فیزیولوژیک و عوامل درونی باشد و یا پدیده‌ای شکل گرفته از تربیت و عوامل بیرونی دانست، بلکه شخصیت، سازمانی پیچیده است که از حالات و خصایص جسمانی و روانی تأثیر می‌پذیرد (کریمی، ۱۳۷۴: ۲۰؛ نیز ر.ک: مایلی، ۱۳۶۸: ۱۰-۱۳ و ۵۷-۶۲).

دیدگاه مقبول که تلفیقی از دیدگاه نخست و دوم است، دیدگاه اسلام است که شخصیت را هم متأثر از عوامل درونی و سرشتی می‌داند و هم از عوامل محیطی و بیرونی.

۱. عوامل سرشتی

تأثیر عوامل سرشتی در شاکله و شخصیت انسان، امری انکارناپذیر است و به تجربه نیز ثابت شده است که فرزندان آدمی، افزون بر آنکه در صورت و اندام خود، صفاتی را از نیاکان خود به ارث می‌برند، اغلب در شاکله شخصیتی خویش نیز از آنان ارث می‌برند: «فإن العرق دساس» (طبرسی، ۱۳۲۹ق: ۱۹۷؛ نیز ر.ک: ابن ادریس، ۱۴۱۱: ۵۵۹/۲). قرآن کریم آنگاه که از شخصیت رشدیافته افراد گفت و گو می‌کند، بی‌درنگ به شاکله تأثیر گرفته آنان از روحیات و رفتارهای نیاکانشان اشاره کرده است و این، تأییدی است بر تأثیر عوامل سرشتی بر شخصیت انسان.

- «إن الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض» (آل عمران/ ۳۳-۳۴)؛ «به یقین، خداوند، آدم، نوح، خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داده است؛ برخی دودمان برخی دیگرند».

- «و نوحاً هدینا من قبل و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون» (انعام/ ۸۴)؛ «نوح را پیش از این به راه راست آوردیم و از نسل او داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون را هدایت کردیم».

- «و لقد أرسلنا نوحاً و ابراهیم و جعلنا فی ذریتهما النبوة و الكتاب» (حدید/ ۲۶)؛ «نوح و ابراهیم را فرستادیم و در میان فرزندانشان، نبوت و کتاب را قرار دادیم».

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، آنگاه که قرآن برگزیدگی نوح، ابراهیم، داود، سلیمان، ایوب، یوسف و موسی را مطرح ساخته، به شخصیت در هم تنیده آنان اشاره کرده است که می‌توان از آن، تأثیر عوامل سرشتی در شاکله شخصیت انسان استفاده کرد.

آیاتی دیگر نیز وجود دارد که می‌توان از آنها، رابطه اثرپذیری شخصیت انحطاط یافته فرزندان آدمی را با شاکله منفی نیاکانشان استفاده کرد؛ از جمله:

- «إن تذرهم یضلّوا عبادک و لایلدوا إلاّ فاجراً کفّاراً» (نوح/ ۲۷)؛ «اگر آنان را باقی گذاری، بندگانت را گمراه می‌کنند و جز بدکاران ناسپاس نزایند».

تعبیر «و لایلدوا إلاّ فاجراً کفّاراً» نشان می‌دهد که قوم نوح از آن رو که کفرپیشه بودند و شخصیتی نابهنجار داشتند، فرزندان نابهنجار به دنیا می‌آوردند. از این رو،

آن حضرت از خدا خواست تا دفتر عمرشان را برچیند و به زندگی کفرآلودشان پایان دهد.

عوامل سرشتی که در شکل‌گیری شخصیت انسان، تأثیر بسزا دارد، بسیار است. فطرت، عقل، عواطف، غرائز، غدد داخلی، تغذیه پیش از تولد و در زمان شیرخوارگی و مانند آن، از جمله این عوامل است.

۲. عوامل محیطی

عوامل محیطی عواملی بیرونی و خارجی است که تأثیر آنها نیز در ساختار شخصیت انسان فراوان است.

یکی از عوامل تأثیرگذار بر شخصیت انسان، خانواده و فرهنگ حاکم بر آن است (مینجر و دیگران، ۱۳۷۰: ۷۸). اگر انسان در خانواده‌ای سالم رشد و پرورش یابد، اغلب از شخصیتی سالم و بهنجار برخوردار می‌گردد؛ چنان که اگر در خانواده‌ای ناسالم به سر برد و از تربیتی درست و فرهنگ سالم خانواده محروم باشد، اغلب دارای شخصیتی ناسالم و نابهنجار می‌شود. روایت معروف «کل مولود یولد علی الفطرة و إنما أبواه یهودانه و ینصرانه (شیخ صدوق، ۱۴۱۰: ۴۹/۲؛ کلینی، ۱۴۰۱: ۱۳/۶) دلیلی بر این مطلب است. فرهنگ جامعه، قدرت سیاسی و اقتصادی، بینش و دانش، محیط کار و مدرسه، تقلید و همانندسازی با الگوها و حتی آب و هوا و شرایط محیط زیست، از شمار عوامل تأثیرگذار بر شکل‌گیری شخصیت انسان است.

در پایان، این نکته سزای یادآوری است که هر چند انسان، تحت تأثیر عوامل سرشتی و محیطی است و از آن تأثیر می‌پذیرد، در حصار این عوامل نیست و می‌تواند با اراده و خواست درونی که مبتنی بر عقل و فطرت است، این حصار را در هم شکند و از آن بگریزد. نمونه‌های تاریخی و قرآنی این مطلب، انحطاط‌یافتگی زن حضرت نوح و زن حضرت لوط و نیز رشدیافتگی زن فرعون و اصحاب کهف است. با آنکه آن دو در خانه پیامبران و در محیطی سالم، زندگی می‌کردند، به خطا رفتند و از حرکت تکاملی بازماندند، اما زن فرعون و اصحاب کهف، با آن که در محیطی ناسالم و در فرهنگی منحط به سر می‌بردند، به رشد و تعالی رسیدند و از

شخصیتی بالنده برخوردار گشتند. قرآن در این باره می‌فرماید:

خدا برای کسانی که کفر ورزیده‌اند، زن نوح و زن لوط را مثل آورده است. هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنان خیانت کردند و کاری از دست آنان [نوح و لوط] در برابر خدا ساخته نبود و به [آن دو زن] گفته شد: با داخل شوندگان داخل آتش شوید و برای کسانی که ایمان آورده‌اند، خدا همسر فرعون را مثل آورده، آنگاه که گفت: پروردگارا! نزد خود در بهشت، برایم خانه‌ای بساز و مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از قوم ستمگر برهان (تحریم/۱۰-۱۱).

عوامل و زمینه‌های رشد شخصیت

انسان موجودی دو بعدی است و از استعدادهای مثبت و منفی برخوردار است؛ هم میل به بدیها دارد و هم میل به خوبیها؛ از این رو، می‌تواند برتر از فرشته (حرّ عاملی، ۱۴۰۳: ۱۶۴/۱۱) و یا پست‌تر از حیوان (فرقان/ ۴۴) گردد. قرآن کریم عوامل و عناصری برای رشد و شکوفاسازی قابلیت‌های انسان ارائه داده است که می‌توان از آنها نردبانی ساخت و از آن تا مقام قرب ربوبی بالا رفت. این عوامل موجب می‌شود که طبیعت منفی انسان کنار رود، عوامل انحطاط‌یافتگی شخصیت تضعیف گشته و استعدادهای نهفته آدمی شکوفا گردد.

۱. ایمان

یکی از عواملی که در رشد و تعالی انسان تأثیر بسزا دارد، ایمان است. انسان در صورتی می‌تواند کمالات وجودی خود را بروز دهد و حرکت تکاملی خود را آغاز کند که با نور ایمان، فراوی خویش را روشنی بخشد (بقره/ ۲۵۷) و در پرتو نور آن، راه رشد و بالندگی را برگزیند و حرکت خود را به سوی مبدأ کمال، آغاز کرده، آن را به پایان رساند. قرآن کریم در اشاره به نقش سازنده ایمان در رشد شخصیت، از یک سو ایمان را عامل رشد و بالندگی انسان معرفی کرده، می‌فرماید:

«وَلِيؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (بقره/ ۱۸۶)؛ «باید که به من ایمان آورند. باشد که به رشد سالم دست یابند».

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» (مجادله/ ۱۱)؛ «خداوند کسانی از شما را که ایمان

آورده‌اند، بلندمرتبه می‌گرداند.»

از دیگر سو، بی‌ایمانی را مایه انحطاط شخصیت می‌داند و می‌فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا» (انفال/ ۵۵)؛ «بی‌تردید، بدترین جنبندگان نزد خدا کسانی‌اند که کفر ورزیده‌اند.»

آنچه گذشت بدان سبب است که ایمان، هم جهت حرکت تکاملی را تعیین می‌کند و هم مسیر را روشن می‌گرداند و کسی که ایمان ندارد، نه هدف را و نه راه را می‌شناسد.

۲. خردورزی

یکی از جنبه‌های بارز و ممتاز انسان برخورداری از قدرت تفکر و اندیشه است. مسلم است که از مهم‌ترین عوامل صعود انسان به مراحل عالی، به کارگیری همین توانایی و به فعلیت رساندن این استعداد است؛ از این رو، باید در پرورش این استعداد خدادادی تلاش کرد؛ چرا که ژرف‌اندیشی به تکامل و پویایی آدمی می‌انجامد: «الفکر یهدی إلی الرشاد» (بئنی واسطی، ۱۳۷۶ ش: ۵۰)؛ چنان که کوتاهی در این باره، رکود و ناکامی وی را اجتناب‌ناپذیر می‌کند: «مَنْ ضَعُفَتْ فِكْرُهُ قَوِيَتْ غِرَّتُهُ»؛ هر کس که اندیشه‌اش سست باشد، فریب خوردنش افزایش می‌یابد (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶ ش: ۲۸۰/۵).

۳. نیک‌رفتاری

انسان یگانه موجودی است که معمار هستی، قلم ترسیم چهره او را به دست خود او سپرده است تا هرگونه که بخواهد ترسیم کند (مطهری، انسان در قرآن: ۴۰). او می‌تواند با روی آوردن به عمل و نیک‌رفتاری، از خود شخصیتی بالنده بسازد؛ چرا که عمل مانند ایمان، عاملی تعالی‌بخش است که آدمی را از فروغلتیدن در انحطاط شخصیت بازداشته و او را به مقامی برتر و درجاتی والا نوید می‌دهد: «مَنْ يَأْتِهِ مَوْناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى» (طه/ ۷۵)؛ «هر کس نزد او [خدا] رود در حالی که مؤمن باشد و کاری شایسته کند، برای او درجاتی والا خواهد بود.»

قرآن کریم در بازگو نمودن نقش سازنده عمل، هم آن را زمینه‌ساز تحول بزرگ و مبارک در زندگی دنیوی دانسته: «مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ

حَيوةً طَيِّبَةً» (نحل/ ۹۷)؛ «هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد، وی را به حیاتی پاک، زنده می‌داریم» و هم آن را عاملی برای دست‌یافتن به لقای حق که بالاترین مقامهاست، معرفی کرده است: «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحاً» (کهف/ ۱۱۰)؛ «هر کس به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته کند.»

۴. عبادت و پرستش

از جمله عواملی که در رشد شخصیت و بالندگی انسان نقش مؤثری دارد، بندگی و بردگی برای معبود یگانه است؛ زیرا عبادت گذرگاهی نجات‌بخش است که آدمی را از حصار تنگ دنیا و زندگی مادی عبور می‌دهد و به عالم قدس معنوی می‌رساند و رابطه فطری او را با مبدأ آفرینش، تجدید و تقویت می‌کند. اگر پیامبر اسلام به مقامی والا مانند مقام رسالت می‌رسد، بدین دلیل است که ایشان پیش از آنکه رسول خدا باشد، بنده او بود و ما همه به این واقعیت، گواهی داده، می‌گوییم: «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ». اگر آن حضرت به «مقام محمود» می‌رسد، بدین سبب است که او به پرستش و نیایش شبانه، روی آورد و از آن، نردبانی تا مقام محمود ساخت. قرآن کریم در تصریح به این واقعیت، دست‌یابی آن حضرت به این مقام را محصول نیایش شبانه او می‌داند: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَسُجِّدَ لَهُ نَافِلَةً لِّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً» (اسراء/ ۷۹)؛ «پاسی از شب را به نیایش برخیز که این، وظیفه‌ای اضافی بر توست. امید که پروردگارت، تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزاند.»

در بیان این واقعیت که بندگی خدا آدمی را به مقامی والا عروج می‌دهد، از معبود یگانه بشنویم که خود در حدیث قدسی فرموده است: «عَبْدِي أَطْعَنِي أَجْعَلُكَ مَثَلِي؛ بنده من، از من اطاعت کن تا تو را مظهر خود قرار دهم» (حرّ عاملی، بی‌تا: ۳۶۱). منظور آن است که خدا در او و رفتارهایش ظاهر گشته و سراسر او خدایی می‌شود؛ چنان که خود در حدیث دیگری فرمود:

بنده‌ای که بخواهد با نافلة، به من نزدیک شود تا آنجا پیش می‌رود که او را دوست می‌دارم و چون او را دوست بدارم، گوش او شوم که با آن بشنود، چشم او شوم که با آن ببیند، زبان او شوم که با آن سخن گوید و دست او شوم که با آن ضربه زند (کلینی، ۱۴۰۱: ۳۵۲/۲؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۳: ۵۲/۳).

همچنان که روشن است، در این حدیث، هم نقش پرستش در اوج گیری و کمال یابی انسان تبیین گردیده و هم چگونگی ظاهر شدن خدا در سراسر وجود چنین انسانهای کمال یافته، به تصویر کشیده شده است.

۵. علم و آگاهی

رشد و بالندگی، تنها با رفتار ارادی و آگاهانه امکان پذیر است و بدیهی است تا علم و معرفت نباشد، میل و اراده به کمال مطلوب حاصل نمی شود، پس باید آموخت و معرفت لازم را کسب کرد و با آگاهی در مسیر زندگی گام نهاد و حرکت تکاملی را آغاز کرد؛ چرا که حرکت، بدون علم و بصیرت، حرکت در ظلمت و تاریکی است و حرکت در تاریکی، رو به گمراهی و بی راهگی است: «عمل کننده بدون آگاهی، مانند مسافری است که بی راهه می رود و شتاب حرکتش جز دوری از راه سودی ندهد» (حرّ عاملی، ۱۴۰۳: ۱۲/۱۸).

قرآن کریم در این باره که دانش و معرفت، آدمی را به مقامهای والا می رساند، می فرماید: ﴿یرفع الله الذین آمنوا و الذین أوتوا العلم درجات﴾ (مجادله/ ۱۱)؛ «خداوند درجات کسانی را که ایمان آورده اند و [نیز] آنان را که از علم برخوردار گشته اند، بلند می گرداند».

تأثیر علم و معرفت در بالندگی انسان تا آنجاست که قرآن، علم و آگاهی را عاملی برای برتری انسان بر فرشتگان دانسته است (بقره/ ۳۰-۳۳).

امام علی علیه السلام فرمود: «دانش، آدم پست را بلندمرتبه می کند و فرو گذاشتن آن، بلندمرتبه را پست می گرداند» (قندوزی، ۱۴۱۶: ۴۱۵/۲؛ نقدی، ۱۳۸۱ ش: ۴۹۱).

۶. عفت و پاکدامنی

عفت و پاکدامنی از جمله عواملی است که زمینه بالندگی شخصیت را فراهم می کند؛ زیرا عفت، قدرتی درونی است که موانع رشد شخصیت را تضعیف می کند (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۱۵۲/۲) و با تضعیف آن، هم شخصیت آدمی را از هرگونه پستی و انحطاط مصون نگه می دارد (همان: ۱۰۶) و هم زمینه رشد شخصیت وی را فراهم می سازد: «به هر کس تحفه پاکدامنی و قناعت پیشکش شود، عزت و سرافرازی

همپای او می گردد» (همان: ۴۶۲/۵).

امام علی علیه السلام در اشاره به تأثیر بالای عفت بر رشد و تعالی شخصیت انسان فرمود: «نزدیک است که عقیف پاکدامن، از زمره فرشتگان به شمار آید» (نهج البلاغه: ۱۳۰۳، حکمت ۴۶۶).

برای نشان دادن نقش عفت بر شخصیت، می توان حضرت یوسف را مثال آورد. اگر آن حضرت در دنیا، عزت یافت (یوسف/ ۵۶) و در قیامت از پاداشی مضاعف برخوردار گشت (یوسف/ ۵۷)، به این دلیل است که او پاکدامنی را پیشه خود ساخت و با قدرت تمام، از چنگ شهوت گریخت و زندان را بر آنچه بدان فراخوانده شد، ترجیح داد (یوسف/ ۳۳).

۷. همانندی و همراهی با الگوها

دست آفرینش، انسان را به گونه ای آفریده است که گویا الگوپذیری در متن خلقت او واقع شده است؛ از شخصیت دیگران متأثر می گردد؛ به سبک دیگران می پوشد؛ سخن می گوید؛ راه می رود و خوی و مرام دیگران را به خود می گیرد.

قرآن در توجه به این حالت روانی انسان، از همه می خواهد تا مردان بزرگ الهی را الگوی خود قرار داده، مانند آنان رفتار نمایند: ﴿لقد کان لکم فی رسول الله أسوة حسنة﴾ (احزاب/ ۲۱؛ ممتحنه/ ۴۰)؛ «مسلم برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست».

جالب این است که قرآن کریم، آنگاه که از ضرورت پیروی از شخصیت های برتر سخن می گوید، رشدیافتگی را امری طبیعی می داند که در پی الگوپذیری از آنها حاصل می گردد. حضرت موسی از معلمی بزرگ که از علم الهی برخوردار بود (کهف/ ۶۵)، می خواهد به او اجازه دهد تا با پیروی و همراهی او، آنچه صلاح و مایه رشد اوست، از وی بیاموزد: ﴿هل أتبعك علی أن تعلمن مما علمت رشداً﴾ (کهف/ ۶۶)؛ «آیا شما را پیروی کنم تا آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه صلاح و رشد است، به من بیاموزی».

همان طور که قرآن، همراهی با الگوهای رشدیافته را مایه رشد و تعالی می داند،

همراهی و پیروی الگوهای منحط را نیز عامل انحطاط شخصیت معرفی کرده است؛ چنان که درباره پیروی از فردی مانند فرعون می‌فرماید: ﴿فَاتَّبِعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ﴾ (هود/ ۹۷)؛ «از فرمان فرعون پیروی کردند و فرمان فرعون رشد یافته نبود».

ویژگیهای شخصیت متعادل

از آن رو که اشخاص تعادل یافته، انسانهایی بزرگ و متمایزی‌اند، از تمایز و ویژگیهای زیادی برخوردارند. گفت‌وگو از این ویژگیها، مهم‌ترین بحثی است که ما را در شناخت شخصیت متعادل کمک می‌کند، اما باید دانست که ویژگیها و نگرشهای شخصیت متعادل به حدی است که در این بخش از این پژوهش نمی‌گنجد و ناگزیر از گزینش و گزیده‌گویی است.

۱. انسان تعادل یافته نه ریاست طلب است و نه دنباله‌روی محض؛ از آن رو که روح سیطره‌جوی ندارد و خود را به دنیا فروخته است، در پی ریاست نیست و از آن رو که به هیچ کس احساس نیاز نمی‌کند و روحیه خوداتکایی دارد، با چشم بسته در پی دیگران نمی‌رود، به راستی که او نمونه بارز از این سخن امام باقر علیه السلام است که فرمود: «نه ریاست را بطلب و نه دنباله‌رو باش» (حرّ عاملی، ۱۴۰۳: ۲۸۰/۱۱). بخشی از این مطلب را در رفتار و گفتار امام صادق علیه السلام می‌بینیم که در جواب منصور عباسی که گفته بود: چرا مانند دیگران به دیدن ما نمی‌آیی؟! فرمود: «ما از دنیا چیزی نداریم که برای حفظ آن، از تو بیمناک باشیم و تو از جهات احروری چیزی نداری که به سبب آن، به تو امیدوار گردیم».

منصور نوشت: پس بیایید ما را نصیحت کنید. امام علیه السلام فرمود: کسی که اهل دنیا باشد و برای آن نزد تو آمده باشد، تو را نصیحت نمی‌کند و کسی که اهل آخرت باشد، نزد تو نمی‌آید (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۸۴/۴۷).

۲. شخصیت متعادل، نه از زمره آن زاهدان دروغین است که از این دنیا رو گردانیده و تنها چشم به جهان دیگر دارند و نه از جمله در خود فرورفتگانی است که تنها چشم به این جهان دوخته و زشتیها و پلیدیهای دنیا را در هم می‌آمیزند و آن را با طیب خاطر می‌خورند. او نه مادیت را مانعی در راه تعالی روح می‌داند و نه

نقش سازنده روح را در شکوفایی انسان انکار می‌کند، بلکه به رابطه تنگاتنگ میان معنویت و مسائل مادی توجهی ژرف دارد و آن دو را ناسازگار و مانع‌الجمع نمی‌داند؛ از این رو، افزون بر معنویت، به جهان ماده نیز روی موافق نشان می‌دهد و منابع عظیم آن را به خدمت اهداف معنوی می‌گیرد. این مطلب در سخن امام علی علیه السلام جلوه‌ای خاص یافته است که در ترسیم رابطه دنیا با مسائل معنوی فرمود:

دنیا سرای راستی است برای او که آن را تصدیق کند؛ خانه عافیت است برای او که آن را به درستی بفهمد؛ خانه بی‌نیازی است برای او که از آن توشه گیرد؛ خانه پند است برای او که از آن پند گیرد؛ دنیا سجده‌گاه دوستان خدا، نمازخانه فرشتگان، فرودگاه وحی الهی، تجارت‌خانه اولیای خداست که در آن، رحمت خدا را کسب کرده‌اند و بهشت را سود برده‌اند (نهج البلاغه: ۱۱۴۸، حکمت ۱۲۶).

۳. انسان سالم و تعادل یافته، نه تنها از محیط فاسد رنگ نمی‌گیرد و در آن، حل نمی‌شود، بلکه به حکم آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِكُمْ نَارًا﴾ (تحریم/ ۶)، افزون بر نجات خود، مسئولیت هدایت و نجات دیگران را بر عهده می‌گیرد. اگر با انجام دادن این رسالت، نتواند گمراهان را از گمراهی بازداشته و جامعه فاسد را با خود همراه سازد، یا برای حفظ ایمان و پیش‌گیری از آلودگیها، محرومیتها را به جان می‌خرد، مال و مأوای خود را به جا می‌نهد و به جایی امن پناه می‌برد؛ هر چند که آنجا عاری از مظاهر دنیا و خالی از نیازهای اولیه باشد؛ مانند اصحاب کهف که از همه چیز دست شستند و به غار در دل کوه پناه بردند (کهف/ ۱۰-۱۶) یا با جان‌فشانی و تلاش مضاعف به هدایت گمراهان می‌پردازد و در این باره تا مرز خطر جان، پیش می‌رود. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، نمونه‌ای از انسان آرمانی است که قرآن کریم، او را از تلاش بیش از حدّ توان، بر حذر داشته می‌فرماید: ﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسًا أَلَّا يَكُونُوا مِثْلَهُ﴾ (شعراء/ ۲)؛ «شاید تو از این که ایمان نمی‌آورند جان خود را تباه سازی».

۴. انسان تعادل یافته، بی‌آنکه در گرداب مسائل کوچک و شخصی گرفتار شود، از بالا به همه چیز، نگاهی کل‌نگر دارد؛ یعنی بی‌آنکه نسبت به مسائل جزئی بی‌اعتنا باشد، هر چیزی را در سطح کلی همان چیز می‌سنجد. او هم به جامعه بشری نگاهی جامع‌نگر دارد و هم به مجموع پدیده‌های عالم هستی، نگاهی کل‌نگر دارد.

کسی که از بالا به جامعه بشری می‌نگرد، همگان را امتی واحد (بقره/۲۱۳) و جامعه ایمانی را برادر می‌داند (حجرات/۱۰)؛ از این رو، هر چه برای خود می‌پسندد، برای دیگران نیز می‌پسندد و هر آنچه برای خود نمی‌پسندد، برای دیگران نیز نمی‌پسندد (تهج/البلاغه: نامه ۳۱ و ۹۲۱) و در این باره، گاه به حدی پیش می‌رود که دیگران را بر خود مقدم می‌دارد (حشر/۹).

کسی که به همه چیز نگاهی کل‌نگر دارد، نه دشواریها و نه تلخیها را بدون دیگر مسائل می‌بیند و نه شادیها و شیرینیها را با قطع نظر از دیگر چیزها در نظر می‌گیرد؛ از این رو، آنگاه که سختیها و تلخیها و حتی اگر مرگی پیش آید، آن را حل شده می‌بیند و در این باره شکوه نمی‌کند؛ همان طور که اگر به شادی و شیرینی برسد، حالت طبیعی خود را از دست نمی‌دهد: ﴿لَا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ (حدید/۲۳)؛ «برای آنچه از دست داده‌اید تأسف نخورید و به آنچه که به شما داده شده است شادمان نباشید».

۵. یک انسان با شخصیت تعادل‌یافته، خط فکری واحد دارد و در زندگی، از روشی مشخص و معلوم برخوردار است. او در تنهایی و اجتماع، در ظاهر و باطن، در درون و برون، در فکر و عمل و در همه جا و همه حال، یک جور می‌اندیشد و یک جور رفتار می‌کند و هرگونه دوگانگی شخصیت، امری تحمیلی و بر خلاف اقتضای حال اوست.

حضرت یوسف که نمونه‌ای از انسانهای کمال‌یافته است، چه آنگاه که به چاه (یوسف/۱۵) و زندان افتاد (یوسف/۳۳)، یا در بازار برده‌فروشان با ثمنی بخش فروخته شد (یوسف/۲۰) و چه آنگاه که به جاه و مقام دست یافت و به عنوان مدیری ارشد و صاحب اختیار، به تشکیلات دولت مصر راه یافت (یوسف/۵۴)، از اندیشه و سیرتی واحد برخوردار بود و هرگز گونه‌گونی شرایط، او را دگرگون نساخت و ثبات شخصیت او را متزلزل نکرد.

۶. انسان کمال‌یافته، از کرامتی برخوردار است که آن را از کریمی خداوند وام گرفته است؛ زیرا کرامت او جلوه‌ای از کرامت خداوند بزرگ است که در او تجلی یافته است و بدیهی است که هر کس از این کرامت برخوردار باشد، هرگز گردد

گناه بر دامن عصمت گونه‌ او نمی‌نشیند: «الکریم مَن تَجَنَّبَ المَحَارِمَ وَ تَنَزَّهَ عَنِ العیوب» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۴/۲)؛ بدین سبب که او معتقد است گناهان کوچک، پای آدمی را به حریم گناهان بزرگ می‌گشاید (وطن‌دوست، ۱۳۸۲: ۲۵۵-۲۵۸) و گناهان بزرگ به تکذیب آیات الهی و بی‌ایمانی می‌انجامد (روم/۱۰)؛ از این رو، آنچه مانند شهوت که کرامت آدمی را تهدید می‌کند، از خود دور می‌سازد (محدث نوری، ۱۴۰۸: ۳۳۶/۱۱) و هرگز تن به آن نمی‌آلاید: «کسی که از نفس کریم برخوردار گردد هوا و شهوتش خوار می‌گردد» (تهج/البلاغه: ۱۲۹۳، حکمت ۴۴۱).

این را نیز بیفزاییم که هر کس به کرامت و ارجمندی نفس دست یابد، نه تنها از گناهان می‌گریزد، بلکه آنچه مانند مال، محبوب مجازی است، نثار محبوب حقیقی می‌کند: ﴿لَنْ تَتَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ (آل عمران/۹۲)؛ در حالی که دنیاداران تعادل‌نیافته، این محبوب مجازی را اصل پنداشته، به آن دل می‌بندند: ﴿و تُحِبُّونَ المَالَ حُبًّا جَمًّا﴾ (فجر/۲۰)؛ «مال و ثروت بسیار دوست دارید».

۷. انسان سالم، هر چند به کمال نسبی دست یافته است، باز خود را مسافر و به منزل نرسیده می‌بیند: «ما نقص نفسه إلا کمال» (لیثی واسطی، ۱۳۶۶: ۴۷۶)؛ از این رو، به حکم آیه ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ﴾ (انشقاق/۶)، هرگز به وضع موجود و مظاهر مسیر راه دل نمی‌بندد و از ادامه راه باز نمی‌ایستد.

او که خود را در راه می‌بیند با الهام از آیه ﴿مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾ (کهف/۱۱۰)، از هر نوع حرکت و تلاشی دریغ نمی‌کند و از ابزار نیل به قرب الهی که بالاترین درجه کمال است، استفاده می‌کند.

۸. شخصیت سالم نه اسیر گذشته خویش است و نه در حسرت یکسری آمال و آرزوهای دست‌نیافتنی می‌سوزد، بلکه همواره به حال می‌اندیشد و در زمان، زندگی می‌کند. او با نام خداوند رحمان و با رمز «همین الآن» تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند.

۹. انسان تعادل‌یافته از سعه صدر بالایی برخوردار است. او سختیها را بخشی از زندگی می‌داند؛ از این رو، با شرایط روزگار کنار می‌آید و به رویدادهای تلخ و شیرین که دیگران را بی‌تاب می‌کند، لبخند می‌زند و بی‌آنکه شکوه کند، نابسامانیها

و ناملايمات را پشت سر می گذارد و با برخورد نرم خود، سختیها و تلخیها را شرمند می کند.

۱۰. انسان کامل، همواره نگاهی بیدار در مدخل ذهن خود دارد. به هر فکری، پیش از آنکه پیرایش و آرایش شود، اجازه ورود نمی دهد. به همین دلیل، نه انفعالی عمل می کند و نه قربانی احساسات و هیجانات نادرست می شود.

۱۱. انسان کامل یافته که از روحیه خوداتکایی برخوردار است، مستقل از عقاید مردم عمل می کند؛ از این رو، هر چند نسبت به تأثیر تحسین و تشویق آگاه است، هرگز به دنبال تأیید و تحسین دیگران نیست. او که همواره به وظیفه می اندیشد و به وظیفه عمل می کند، اگر رفتارش مورد تأیید و تشویق قرار گیرد، مغرور نمی شود و اگر برای ابراز وجود فرصتی نیافت از حرکت عادی خود، باز نمی ایستد.

۱۲. شخصیت آرمانی، فردی اجتماعی، پرکار و پرتلاش است. او در باشگاه زندگی اجتماعی، در جای تماشاگران نمی نشیند، بلکه در متن جامعه قرار دارد و از تحرک و فعالیت زیادی برخوردار است؛ از این رو، آن چنان در صحنه زندگی سرگرم کار است که نه مجالی برای شایعه سازی و شایعه پراکنی دارد و نه فرصتی برای عیب جویی و عیب گویی؛ چرا که بی هنران بی کارند که روزگار خویش را به عیب جویی و عیب گویی می گذرانند و به جای صحبت با مردم، درباره مردم سخن می گویند.

۱۳. شخصیت سالم عاشق حقیقت است و همواره می پرسد و به جست و جوی حقیقت برمی خیزد، او بی آنکه وقت بشناسد، برای دست یافتن به حقیقت و کشف حقایق تازه تلاش می کند و از تلاش و پژوهیدن، نه خسته می شود و نه توقف می کند و اگر توفقی صورت گیرد، نه از سر خستگی که برای وقوف و درنگ است.

۱۴. این طور نیست که ضریب درک و فهم شخصیت سالم از دیگران بالاتر باشد و یا نیروی او از دیگران بیشتر، بلکه او در انجام دادن مسئولیت خویش، شور و شغف دارد و آن را با عشق و خلوص به انجام می رساند؛ هر چند کارش از نوع کارهای سطح پایین یا از نوع ریاست و مقام استادی باشد.

پیامبر ﷺ، نمونه ای از تکامل شخصیت

همه انسانها از نوعی استعداد، کمال و بالندگی برخوردارند، اما بارور شدن استعدادها به همسویی با مبدأ کمال منوط است؛ به هر اندازه که همسویی انسان با مبدأ کمال بیشتر شود و به هر میزان که پیوند انسان با خداوند مستحکم گردد، بهره مندی او از کمال، بیشتر خواهد شد؛ چرا که هر عزت و کمال در نزد خداست و بس: «من كان يريد العزة فإن العزة لله جميعاً» (فاطر/ ۱۰)؛ «هر کس ارجمندی خواهد، ارجمندی همه از آن خداست». پیامبر اکرم ﷺ که نمونه ای عینی از شخصیت کمال یافته است با مبدأ کمال، همسو گشت و در این همسویی، تا آنجا پیش رفت که حتی فرشتگان مقرب بدان جا، راه نداشته و ندارند.

حال با استفاده از آیات قرآن که به خوبی، شخصیت آن حضرت را معرفی کرده است، به گوشه ای از شخصیت متعالی آن حضرت می پردازیم.

۱. به رغم آنکه پیامبر اکرم ﷺ شبها جز اندکی نمی خوابید (مزمل/ ۷-۱)، و روزها جز ماه رجب، شعبان و رمضان را که تمام ماه را روزه می گرفت، دیگر ماهها را روز در میان روزه می گرفت (حر عاملی، ۱۴۰۳: ۳۰۵/۷). در میدان جهاد و نبرد، در صف اول بود؛ چه پیش از بعثت - که «پیمان حلف الفضول» نمونه ای از شجاعت آن حضرت است (احمد بن یعقوب، بی تا: ۳۳۸/۱) - و چه پس از بعثت - که فرماندهی ۲۷ غزوه و تدارک حدود ۵۰ سربیه را در مدت ده سال پس از هجرت به عهده داشت (ابن سعد، بی تا: ۲۵۰/۱) - نمونه هایی از دلآوری آن حضرت است.

امام علی علیه السلام که شجاعتش زبان زد عام و خاص بود، درباره جسارت و شجاعت پیامبر ﷺ می فرماید: «آنگاه که در رویارویی با دشمن، کار سخت می شد، در پشت سر رسول خدا پناه می گرفتم و او نزدیک ترین افراد به دشمن بود» (نهج البلاغه: ۱۲۱۰، کلمات غریب، شماره ۹).

۲. با آنکه رسول خدا نسبت به دشمنان سرکش، انعطاف ناپذیر و سخت گیر بود (فتح/ ۲۹)، تا آنجا که طبق فرمان خدا برخی را سر می زد و برخی را انگشتان قطع می کرد تا نتوانند شمشیر دست گیرند و آن را علیه مؤمنان به کار بندند (انفال/ ۱۲)، اما

در عین حال، نسبت به مؤمنان، بسیار مهربان بود و بال عطفوت خویش را زیر پای آنان می گستراند و با آنان برخوردی فروتنانه داشت: ﴿وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (شعراء/ ۲۱۵).

۳. رسول گرامی اسلام نه تنها پس از بعثت، امانت دار بود و به پیمانها وفادار که پیش از بعثت نیز پایبند به عهد و پیمان و اهل وفای به امانت بود تا آنجا که به «محمد امین» شهرت یافت (اربلی، بی تا: ۱۱/۱). آن حضرت در پایبندی به قرار و وفاداری به عهد و پیمان، چنان بود که نه در جزئی ترین قرار، خلف و عده می کرد و نه در حفظ کوچک ترین امانت کوتاهی می کرد: «كَانَ يُؤَدِّي الْخَيْطَ وَالْمَخِيطَ» (ورام، بی تا: ۱۲/۲).

آن حضرت نه تنها در زمین و در میان آدمیان که در آسمان و در میان فرشتگان نیز به فردی امین شهرت یافته بود. این سخن از آن حضرت گواهی بر این مطلب است: «إِنِّي أَمِينٌ فِي السَّمَاءِ وَأَمِينٌ فِي الْأَرْضِ» (سیوطی، ۱۴۰۱: ۲۴۱/۱).

۴. پیامبر اسلام ﷺ از یک سو، زهد و بی میلی به دنیا را به کمال رسانده بود و از دنیا که چشمها را خیره می کرد، چشم پوشید (طه/ ۱۳۱)، از نان گندم تناول نکرد و از نان جو هم سیر نشد (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۴۳/۱۲)، و به جای فرش و تشک بر عبای کهنه می نشست و می خوابید (طبرسی، ۱۳۲۹: ۳۸). این حقیقت را از زبان امام علی ﷺ بشنویم که فرمود: «پیامبر، دنیا را کوچک شمرد... و با جان و دل، به آن پشت کرد و یاد آن را در دلش میراند و دوست داشت که زینتهای دنیا از چشمان او دور بماند تا به تهیه لباس فاخر مایل نگردد و یا ماندن در آن را آرزو نکند (نهج البلاغه: ۳۳۶، خطبه ۱۰۸). از دیگر سو، با آنکه پیامبر اکرم ﷺ زاهدترین افراد بود، پرتلاش ترین مردم نیز به شمار می آمد. تلاش آن حضرت بود که ایشان را یک لحظه از عمران و سازندگی بازداشت (مزمّل/ ۷)؛ چرا که آن حضرت، تلاش در امر معاش را نوعی جهاد در راه خدا می دانست: «کسی که با دسترنج خویش زندگی را تأمین کند، همانند کسی است که در راه خدا جهاد می کند (محدث نوری، ۱۴۰۸: ۳۷۸/۷).

۵. رسول گرامی اسلام ﷺ با آنکه شخصیتش پرتوی از ربوبیت پروردگار عالمیان بود، آن چنان با عموم مردم همانند می شد که تشخیص ایشان از دیگران

ناممکن بود. وی همچون بردگان بر زمین می نشست (فیض کاشانی، بی تا: ۹۸/۴)، غذا می خورد (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۶۱/۱۶)، سوار بر الاغ می شد (فیض کاشانی، بی تا: ۲۸۵/۴) و با کودکان، همسان می شد و در برخورد با آنان، رفتاری کودکانه داشت. خود آن حضرت در ضرورت همسانی با کودکان فرمود: «کسی که در نزد او کودک کی است باید کودکانه رفتار کند» (حرّ عاملی، ۱۴۰۳: ۲۰۳/۵).

۶. پیامبر اکرم ﷺ که مظهر تامّ الهی و جلوه جامع حق بود، قلبش گشاده و سینه اش فراخ تر از سینه هر شخصی دیگر بود. این همان است که یار و مددکارش، حضرت علی ﷺ، او را «أوسع الناس صدراً» معرفی کرد (قاضی عیاض، بی تا: ۱۵۵/۱).

به همین سبب بود که کوچک ترین نابدباری در زندگی فردی و اجتماعی پیامبر و در رفتار هدایتی و مدیریتی آن حضرت مشاهده نشد. همواره چهره اش متبسم (همان: ۱۵۹) و وجودش سرشار از لطف و عطفوت (بیهقی، ۱۴۰۵: ۱۲۸/۱)، بردباری (گیلانی، ۱۳۷۷: ۳۵۳) و صبوری (ابن سعد، بی تا: ۳۷۸/۲) بود. همین سعه وجودی، او را از هر نوع شتابزدگی، ناشکیبایی، تندگویی، انتقام شخصی، لعن و نفرین و مانند آن، بازداشت؛ چرا که این امور، نشان از تنگی وجود است، حال آنکه وجود مبارکش فراخ تر از هر چیز بود.

آنگاه که یارانش در غزوه احد دیدند که دندانهایش شکسته و بدنش مجروح گشته است، از او خواستند تا چونان برادرش نوح که گفت: «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا» (نوح/ ۲۶)، کافران را نفرین کند، اما در پاسخ فرمود: «إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لِعَانًا وَلَكِنْ بَعَثْتُ دَاعِيًا وَرَحْمَةً إِلَيْهِمْ أَهْدِي قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (قاضی عیاض، بی تا: ۱۳۷).

۷. آن حضرت با آنکه عقل کل بود و از الهامات غیبی نیز برخوردار بود و می توانست در هر امری از امور دفاعی و مدیریتی، تصمیمی درست بگیرد، باز هم با مردم و زیرمجموعه خود، مشورت می کرد و به دور از هرگونه تشریفاتی، از آنان نظرخواهی می کرد (آل عمران/ ۱۵۹).

۸. از جمله ویژگیهای پیامبر اکرم ﷺ وحدت در شخصیت بود. آن حضرت هم در فکر و اندیشه و هم در رفتار و شیوه زندگی، از روشی واحد برخوردار بود؛ چه آنگاه که پیش از هجرت، در مکه گرفتار کینه دشمن شد و در شعب ابوطالب

محصور گشت و چه آنگاه که پس از هجرت در جریان فتح مکه، فاتحانه وارد این شهر شد. همچنین چه در جنگ احد که دندان مبارکش شکست و بدنش مجروح گشت و چه در غزوه ظفرمند بدر که به شکست و خواری دشمن انجامید. در تمام این مراحل، یک جور می‌اندیشید و یک جور رفتار می‌کرد.

۹. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه تنها، خود هدایت یافته بود و از شخصیتی عالی برخوردار بود (قلم/ ۴) و نه تنها در اصلاح شخصیت خویشاوندان تلاش بسیار داشت (شعراء/ ۱۴)، همواره به فکر هدایت انسانها نیز بود و یک لحظه در این امر درنگ نمی‌کرد (توبه/ ۱۲۸). ایشان چنان دغدغه هدایت و اصلاح شخصیت دیگران را داشت که در غم این کار تا سر حد مرگ پیش رفت: «فلعلک باخع نفسك علی آثارهم إن لم يؤمنوا بهذا الحديث أسفاً» (کهف/ ۶)؛ «شاید می‌خواهی به سبب اعمال آنان، خود را از غم و اندوه هلاک کنی، اگر به این گفتار ایمان نیاورند».

۱۰. با آنکه رسول گرامی اسلام، اشرف مخلوقات و گل سرسبد عالم آفرینش بود و در میان دوستان احترامی ویژه داشت و مردم برای گرفتن قطرات آب وضوی آن حضرت از یکدیگر سبقت می‌گرفتند، در عین حال، برای خود شأنی قائل نبود و همواره از رفتار دیگر حکام که رفتاری ملوکانه داشتند، بیزار بود. امام صادق علیه السلام در اشاره به این ویژگی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کان یکره أن یتشبه بالملوک» (کلینی، ۱۴۰۱: ۲۷۲/۶) و همواره خود را از مردم می‌دانست و هرگز خود را از طبقه پایین جامعه جدا ساخت تا آنجا که درباره آن حضرت آمده است: «کان أحبّ الأسامی إليه أن یقال له مسکین» (قاضی عیاض، بی‌تا: ۱۹۶).

در پایان، شایان یادآوری است که تنها با استفاده از آیات قرآن، به ذکر مواردی چند از ویژگیهای شخصیت متعالی آن حضرت صلی الله علیه و آله بسنده کنیم: حق‌پذیری (بقره/ ۲۸۵)، تعبد و خدامحوری (نمل/ ۹۱)، توکل و خدااتکایی (شعراء/ ۲۱۷)، دردمندی و احساس مسئولیت (آل عمران/ ۱۷۶)، مقاومت و پایداری (احقاف/ ۳۶)، دل‌جویی از یتیمان و مستمندان (ضحی/ ۱۲-۶)، خلوص (انعام/ ۱۶۲)، شرح صدر (شرح/ ۱)، گذشت (انعام/ ۱۳)، امر به معروف و نهی از منکر (اعراف/ ۵۷)، پیراستگی از هرگونه پلیدی (آل عمران/ ۱۶۱)، پرهیز از سلطه‌جویی (غاشیه/ ۲۱)، پرهیز از عوام‌زدگی (جاثیه/ ۱۸) و... (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۲: ۶۱/۱).

کتاب‌شناسی

- نهج البلاغه، شرح و ترجمه فیض الاسلام.
- ابن ادریس حلی، محمد بن منصور، السرائر، چاپ دوم، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۱ ق.
- ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.
- ابن فارس، احمد، معجم اللغة، چاپ دوم، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۱ ق.
- همو، معجم مقاییس اللغة، بیروت، دار الجیل، ۱۳۸۹ ق.
- احمدی، علی اصغر، روانشناسی شخصیت از دیدگاه اسلامی، چاپ سوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۴.
- اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّة فی معرفة الاثمه، بیروت، دار الکتب الاسلامیه، بی‌تا.
- افلاطون، جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، تهران، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۷.
- بهیقی، احمد بن حسین، دلائل النبوه، بی‌جا، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۵ ق.
- ترابی، احمد، «انسانهای آرمانی در نگاه قرآن»، پژوهشهای قرآنی، شماره ۱۵-۱۶، پاییز و زمستان ۱۳۷۷.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، شرح جمال‌الدین محمد خوانساری، تصحیح و تعلیق سیدجلال‌الدین محدث، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.
- جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، چاپ دوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۸.
- همو، در قلمرو معرفت روان‌شناسی، تهران، پیام آزادی، ۱۳۷۸.
- جوهری، الصحاح فی اللغة و العلوم، بیروت، دار الحضارة العربیه، ۱۹۷۴ م.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه، مکتبه المفید، بی‌تا.
- همو، وسائل الشیعه، چاپ پنجم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
- حکیم، سیدمحسن، مستمسک العروة الوثقی، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۸ ق.
- خراسانی، شرف‌الدین، از سقراط تا ارسطو، تهران، انتشارات دانشگاه ملی، ۱۳۵۲.
- دلشاد تهرانی، مصطفی، سیره نبوی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲.
- رازی، فخرالدین، التفسیر الکبیر، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دار المعرفه، بی‌تا.
- رشید رضا، محمد، المنار، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۰ ق.
- زرخش، جارالله محمود بن عمر، اساس اللغة، بیروت، دار بیروت، ۱۴۱۲ ق.
- همو، الکشاف، بیروت، دار الکتب العربیه، بی‌تا.
- سیوطی، جلال‌الدین، الجامع الصغیر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ ق.
- شرتونی، سعید الخور، اقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد، قم، کتابخانه آیه‌الله مرعشی، ۱۴۰۳ ق.
- شعرانی، میرزا ابوالحسن، نشر طوبی، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۸ ق.
- شولتز، روان، نظریه‌های شخصیت، ترجمه یوسف کریمی و همکاران، چاپ دوم، بی‌جا، ارسباران، ۱۳۷۸.
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، من لایحضره الفقیه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۱۰ ق.
- شیخ طوسی، محمد بن حسن، التبیان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان، قم، جامعه مدرسین، بی‌تا.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ ق.